

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مانتلی ریویو
توسط: برنارد دیملو
برگردان: جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۲۸ سپتمبر ۲۰۲۴

هند نیمه امپریالیستی در چرخش ضد چینی و اشنگتن بخش اول



نارندرا مودی، رهبر برجسته حزب بهاراتیا جاناتا (بی‌ج‌پی)، از ۹ جون ۲۰۲۴ برای سومین دوره پنج ساله متوالی به عنوان نخست‌وزیر هند آغاز به کار کرد. خلاف دو دوره قبلی که بی‌ج‌پی اکثریت پارلمان را در اختیار داشت، این بار او رهبری یک دولت ائتلافی را بر عهده دارد. با این حال، به نظر می‌رسد که خط مشی «همه‌چیز طبق روال سابق» همچنان ادامه خواهد داشت. رژیم مودی از سال ۲۰۱۴ آنچه را که من «نیمه‌فاشیسم» می‌نامم، آزاد کرده است؛ چیزی که تمایلات نیمه‌امپریالیستی هند را تقویت می‌کند. در این مقاله، من تلاش می‌کنم تا نقش هند نیمه‌امپریالیستی را در پروژه «چرخش» «هند-آرام» و ضد چینی امپریالیسم امریکا درک کنم. (البته، دهلی نو هرگونه نقش در «مهار» چین را رد می‌کند).

چگونه هند به یک قدرت نیمه‌امپریالیستی و همکار مهم ایالات متحده در پروژه ضد چینی هند-آرام امریکا تبدیل شد؟ من گمان می‌کنم که پاسخ در پایه‌های سیاسی-اقتصادی «توسعه وابسته» و نیمه‌امپریالیسم هند نهفته است. در چارچوب این ساختار، هند تلاش کرده است تا از جنگ‌های تجاری و فناوری و جنگ سرد جدیدی که امپریالیسم امریکا علیه چین آغاز کرده است، «سود ملی» ببرد. کلید این فرآیند، مذاکرات امنیتی چهار جانبه (کواد) است؛ یک مذاکرات امنیتی ستراتیژیک بین ایالات متحده، جاپان، استرالیا و هند که با تمرینات نظامی مشترک (با نام «تمرین مالابار») در مقیاسی

استثنائی همراه است. روابط بین امپریالیسم امریکا و نیمه‌امپریالیسم هند پس از امضای توافقنامه‌هایی برای تقویت همکاری عملیاتی نیروهای مسلح امریکا و هند عمیق‌تر شده است. این اقدامات در مقابل ابتکار کمربند و جاده چین (BRI) و ستراتیژی ادعائی «تاج مروارید» چین هماهنگ می‌شوند. شعله‌ور شدن مجدد خصومت در امتداد مرز هند و چین (خط کنترل واقعی یا LAC) بازتابی از یک جنبه از این رابطه است. اگرچه ابعاد مستقیم متخاصمانه‌ای نیز در این رابطه وجود دارد، اما روابط هند و امریکا باید در مجموع به عنوان «کل» دیده شود که در مرکز آن مقاومت در برابر چین در مقابل امپریالیسم امریکا قرار دارد.

میراث استعمار بریتانیا: جنگ هند و چین در سال ۱۹۶۲

استعمار بریتانیا در شبه قاره هند، میراثی از بحران‌های مداوم به شکل مرزهای نامشخص از خود به جای گذاشت و هند مستقل نیز از این رویه پیروی کرد. هند مستقل با حمایت و کمک به تبت‌های مخالف بیجینگ، آتش جدائی‌طلبی تبت را شعله‌ور کرد. در دهه ۱۹۵۰، هند همچنین ادعای مالکیت بر منطقه آکسای چین (۱۹۵۸) را داشت، بر اجرای کامل خط مکماهون اصرار ورزید، عملاً قطعنامه ۴۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد (مصوب ۲۰ اپریل ۱۹۴۸) در مورد حق تعیین سرنوشت در کشمیر را لغو کرد و در برخی جنبه‌ها حاکمیت نپال، سیکیم (که در نهایت در سال ۱۹۷۴ به هند ملحق شد) و بوتان را محدود کرد.

در سال ۱۹۵۸، دهلی نو با اصرار بر پذیرش مرزهای تعیین‌شده توسط خط مکماهون در شمال شرقی و نقشه‌های خود در سال ۱۹۵۴ در شمال غربی توسط چینی‌ها، از مذاکره با چین در مورد اختلافات مرزی خودداری کرد. بدتر از آن، دهلی نو اقدامات نظامی تحریک‌آمیزی را آغاز کرد که در زبان امپراتوری بریتانیا «سیاست پیشروی» نامیده می‌شد و این کار از نومبر ۱۹۶۱ شدت گرفت. این تحریکات نه تنها در جریان بود، بلکه یک هیستری ضد چینی در کشور ایجاد شد. علاوه بر این، دهلی نو انتظار داشت که از حمایت غرب، اتحاد جماهیر شوروی و جنبش غیرمته‌دیان که در آن زمان تازه تأسیس شده بود، بهره‌مند شود.

با وجود موضع چین مبنی بر عدم پذیرش قراردادهای نابرابر تحمیلی قدرت‌های امپریالیستی، این کشور همیشه آماده مذاکره برای حل تمامی اختلافات مرزی خود بوده است. در واقع، چین در سال ۱۹۶۰ در توافق خود با برمه به طور ضمنی خط مکماهون را که برای منطقه شرقی هیمالیا اعمال می‌شد، پذیرفت. این نشان می‌داد که چین در آن زمان آماده بود در مذاکرات با هند نیز همین کار را انجام دهد. اما هند بر سیاست پیشروی خود و امتناع از مذاکره برای حل اختلاف اصرار ورزید، به طوری که ارتش آزادی‌بخش خلق چین تقریباً چاره‌ای جز آغاز یک ضدحمله سریع و هدفمند از ۲۰ اکتوبر تا ۲۰ نومبر ۱۹۶۲ نداشت.

شکست هند در جنگ علیه چین در سال ۱۹۶۲، یک بحران اعتماد شدید ایجاد کرد. «میهن‌پرستان» هندی از هر قشری احساس تحقیر عمیقی کردند. علاوه بر این، ارتش هند پس از شکست در برابر ارتش چین در «جنگ چین هند» و با توجه به این که هند همچنان از مذاکره خودداری می‌کرد، یکجانبه آتش‌بس اعلام کرد و تا بیست کیلومتری شمال خط مکماهون عقب‌نشینی کرد (اگرچه چین در آن زمان این خط را به عنوان خطی تحمیلی از سوی امپریالیست‌ها می‌دانست). قابل توجه است که آن‌ها به لداخ عقب‌نشینی کردند، جایی که قبل از آغاز درگیری‌ها مستقر بودند. نویسنده و روزنامه‌نگار استرالیایی، نوئل ماکسول، که از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۷ خبرنگار جنوب آسیا در تایمز لندن بود، در جون ۱۹۶۶ در ساندی تایمز از قول یکی از معاونان سابق وزیر امور خارجه بریتانیا نوشت: «عقب‌نشینی چینی‌ها به خطوط

اولیه خود پس از پیروزی در میدان جنگ [اولین بار در تاریخ ثبت شده بود] که یک قدرت بزرگ یک موفقیت نظامی را با درخواست چیزی بیشتر به حداکثر نرساند.»

گزارش ماکسول افسانه «تجاوز» چین را افشاء کرد. به نظر او، چین فقط به دنبال یک راه حل مذاکره‌ای بود که ثبات را در مرزهای خود تضمین کند. اما جواهر لعل نهرو به ادعاهای استعماری قدیمی و این باور پایبند بود که آکسای چین از قرن‌ها پیش بخشی از منطقه لداخ هند بوده است. همانطور که ماکسول نوشت: «در جبهه دیپلماتیک، هند به هر درخواست چینی برای آتش‌بس متقابل نظامی و مذاکره با خواسته عقب‌نشینی یکجانبه چین از تمام مناطقی که هند ادعای مالکیت آن‌ها را داشت، پاسخ داد.» با توجه به شکست، موقعیت هژمونی نهرو در نخبگان هند دچار لرزش شد. همچنین در جنبش غیرمتعهدان نیز وجهه خود را از دست داد. با این حال، جنگ چین هند در سال ۱۹۶۲ بدون شک روابط نزدیکتری را بین ایالات متحده و هند ایجاد کرد، پس از این که نهرو کمک‌های نظامی امریکا را پذیرفت.

تمام دولت‌های بعدی هند به امتناع نهرو از «مذاکره در مورد ادعاهای مرزی هند» پایبند بودند. شاید هنوز هم آنتاگونیسم عمیق ریشه‌دار نخبگان هند، که از شکست تحقیرآمیز در جنگ چین در سال ۱۹۶۲ ناشی می‌شود، برطرف نشده باشد. این نخبگان می‌خواهند که عموم مردم هند همچنان به اشتباه باور کنند که چین متجاوز بوده است و سیاست پیشروی بی‌رحمانه هند که از دوران استعمار بریتانیا الهام گرفته بود، هیچ ارتباطی با علل جنگ نداشته است. این شامل امتناع از انتشار ارزیابی خود ارتش هند در سال ۱۹۶۳ در مورد علل این شکست است که در گزارش "هندرسون-بروکس-پرم بهاگات" تجزیه و تحلیل شد (ماکسول هنگام نوشتن کتابش در مورد جنگ چین- هند به قسمت اصلی این گزارش دسترسی داشت). در طول قرن بیستم، نخبگان حاکم هند گاهی اوقات بیش از حد آماده بودند تا برداشت نادرست امپریالیسم امریکا از چین به عنوان یک قدرت متجاوز و توسعه‌طلب را بپذیرند و این تصویر را در بین عموم مردم هند منتشر کنند.

میراث استعمار بریتانیا: کشورهای هیمالیا و موارد بیشتر

پس از استقلال، در عصر استعمارزدائی، دهلی نو شروع به حفظ اشکال استعماری تسلط بر بوتان، نپال و سیکیم کرد که در سال ۱۹۷۴ حتی سیکیم را جذب کرد. تا حدی که نپال و بوتان استقلال نسبی در برخورد هند با آن‌ها به دست آوردند، حداقل یک دلیل مهم «ظهور یک قدرت همسایه قدرتمند، چین» بود. با این حال، مختصات دفاعی هند همچنان نپال و بوتان را در بر می‌گیرد، اگرچه نیروهای هندی مجاز نیستند آشکارا در مرزهای این کشورها با چین مستقر شوند. هر دو کشور کوچک هیمالیا از زمان جنگ چین و هند در سال ۱۹۶۲ با چنین استقرار نیروهای هندی مخالف بوده‌اند.

در طبقه‌بندی استعماری کلاسیک، نپال و بوتان (و سیکیم قبل از الحاق به هند در سال ۱۹۷۴) «کشورهای حائل» بودند، یک «بخش صریح» از «طراحی استعماری انزوای ارضی هند، سه خط و دو لایه ضخیم»

ابتداء یک «خط داخلی ... وجود داشت که در آن اداره مستقیم بریتانیا به پایان می‌رسید». این خط داخلی شامل آژانس مرزی شمال شرقی، یعنی آنچال پرادیش امروزی بود که به گفته چین، هند آن را به عنوان میراث استعمار بریتانیا به دست آورد (و دارد). «خط بعدی توسط خط دیورند در NWFP [استان مرزی شمال غربی، که اکنون بخشی از پاکستان است]، مرزهای شمالی کشمیر، نپال، سیکیم، بوتان و خط مکماهون برای هند خود نشان داده شد.» بیرونی‌ترین خطوط «مرزهای تبت و افغانستان با چین و روسیه، قدرت‌های ظاهراً دشمن، بودند. به این ترتیب،

کشورهای هیمالیا پس از ۱۹۱۰ به کشورهای حائل پشت یک کشور حائل دیگر، تبت، تبدیل شدند»، اگرچه حاکمیت چین واقعی بود که فقط با اکراه پذیرفته می‌شد.

عجیب نیست که سرکوب شورش الیگارشی تبت توسط چین در مارچ ۱۹۵۹، نخبگان حاکم هند را نگران کرد. کمونیست‌های چینی متهم به نقض توافقنامه خودمختاری ۱۹۵۱، سرکوب بودیسم تبتی و محروم کردن لامای تبتی و فتودال‌ها از آزادی (برای بهره‌کشی بی‌رحمانه از رعایای خود) شدند. در نهایت، برای دهلی نو، «انزوای ارضی هند» توسط «خط بیرونی‌ترین» و «لایه دوم» در برابر چین (یک «قدرت دشمن درک شده») از بین رفته بود. بنابراین، برای هند به عنوان «جانشین» «حقوق» بریتانیا، یک سیاست پیشروی بیش از حد ضروری بود.

وقتی «در اواسط دهه ۱۹۴۰ استقلال هند مشخص شد، بریتانیایی‌ها ... برای انتقال «مسئولیت‌ها» در کشورهای [سه] هیمالیا آماده می‌شدند». بلافاصله پس از استقلال در سال ۱۹۴۷، «هند با کشورهای هیمالیا توافق‌هایی منعقد کرد که وضعیت موجود را منجمد کرد»: در سال ۱۹۴۹ با بوتان، در جولای ۱۹۵۰ با نپال و در دسامبر ۱۹۵۰ با سیکیم.

میراث استعمار بریتانیا: قراردادهای کشورهای هیمالیا و تلاش برای برقراری روابط نامتعادل

قرارداد با نپال شامل «ماده‌ای در مورد دفاع متقابل و ماده‌ای در مورد تنظیم واردات سلاح» بود. قرارداد با سیکیم «وضعیت پروتکتورات سیکیم را تأیید کرد و به هند حق داد تا به منظور دفاع، نیروهای را در سیکیم مستقر کند. ... سیکیم تنها یک قدم تا الحاق فاصله داشت». قرارداد با بوتان «روابط استعماری موجود را تجدید کرد». در بند دوم، بوتان متعهد شد که «در روابط خارجی خود از توصیه دولت هند پیروی کند»، که «حاکمیت بوتان را نقض می‌کند و اعتبار کل قرارداد را زیر سؤال می‌برد». ماده شش این قرارداد به بوتان اجازه می‌دهد تا سلاح وارد کند، اما تنها با اجازه هند. ماده نهم در مورد حل اختلافات «به نفع هند است». ماده دهم «اعلام می‌کند که این قرارداد «برای همیشه» معتبر خواهد بود»

با این حال، چین می‌خواست (و می‌خواهد) که بوتان مستقل و دارای حاکمیت باشد، به ویژه با تشدید درگیری مرزی چین و هند، که «دخالته فزاینده هند در امور بوتان» را به همراه داشت، به طوری که دهلی نو شروع کرد بوتان را «به عنوان بخشی از «سیاست پیشروی» خود در هیمالیا» در نظر بگیرد. در دسامبر ۱۹۵۸ و مارچ ۱۹۵۹، «چون لای در یادداشت‌هایی به هند ادعا کرد که هرگونه اختلاف مرزی بین چین و بوتان هیچ ارتباطی با هند ندارد». ... پس از اولین درگیری‌های مرزی چین و هند، بوتان درخواست هند برای اجازه ورود نیروهای خود به بوتان را رد کرد. روز بعد، یعنی ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۲، چین بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام کرد که چین هرگز به بوتان حمله نخواهد کرد.

تقریباً یک دهه پس از جنگ چین و هند در سال ۱۹۶۲، هند دوباره تلاش کرد تا به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در جنوب آسیا شناخته شود. «کمک‌های» نظامی - از جمله مداخله نظامی تعیین‌کننده هند در شرق پاکستان در طول جنگ آزادی‌بخش ملی‌گرایان بنگالی پاکستان در سال ۱۹۷۱ که منجر به تأسیس بنگله دیش شد - به نظر می‌رسید این توانایی را ثابت کند. با این حال، مدت زیادی طول نکشید تا نارضاایتی در بنگله دیش شکل بگیرد، زیرا دهلی نو سعی داشت نفوذ مسلطی بر داکا اعمال کند. در سال ۱۹۸۸، ارتش هند تحت پوشش عملیات کاکتوس در مالدیو (یک مستعمره سابق بریتانیا) مداخله کرد تا از یک کودتای نظامی برای سرنگونی معمر عبدال پسر وم، رئیس‌جمهور خودکامه مالدیو که مورد حمایت واشنگتن، لندن و دهلی نو بود، جلوگیری کند. قابل توجه است که یک نیروی صلح‌بان هندی در سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۸۹ با حمایت واشنگتن در جنگ داخلی سریلانکا که از سال ۱۹۸۳ آغاز شده بود، مداخله کرد تا «ببرهای تامیل ایلام» را «خنثی» کند. با این حال، این کار به یک شکست پرهزینه تبدیل شد که هند به آن ادامه داد، حتی زمانی

که نیروی صلح‌بان هند در نهایت به عنوان «ارتش اشغالگر» تلقی شد و خواستار خروج شد که در نهایت در سال ۱۹۹۰ انجام شد.

به طور خلاصه، به نظر می‌رسد که دهلی نو به دنبال پایه‌گذاری بریتانیا و با توجه به توهّمات فراگیر ملی‌گرائی در مورد یک اک هند و «هند بزرگ»، تلاش کرده است تا روابط نامتعادل، برتر و زیردست با کشورهای جنوب آسیا برقرار کند. با این حال، یک دیدگاه گسترده‌تر وجود دارد که در آن می‌توان ریشه‌های تمایلات نیمه‌امپریالیستی هند در هزاره جدید را بررسی کرد.

[\[۱\] سپتامبر ۲۰۲۴](#)

ادامه دارد